حکایت اهل راز

مهلت گرفتن مادر شهید از عزرائیل

فاضل ارجمند، جناب حجت‌الاسلام و المسلمین سید علی اکبر اُجاق‌نژاد[1] در تاریخ ۱۳۷۹/۱۲/۷ در مکه خاطرهٔ شگفت‌انگیزی از مادر شهید سهراب (اِلتفات) برنجی نقل و بعداً متن مکتوب آن را ارائه کرد:

اینجانب در فاصله سال‌های ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۱ ش به مدت سه سال به عنوان امام جمعه در شهرستان آستارا اقامت داشتم. در سال ۱۳۶۰ و در بحبوحهٔ جنگ تحمیلی و روزهای سنگین دفاع مقدس یکی از اهالی بخش لوندویل (پانزده کیلومتری شهرستان آستارا) به نام سهراب (التفات) برنجی که به دلیل دیانت و اعتقاد قلبی‌اش با بنده نیز مراوده داشت، به اینجانب مراجعه کرد و اظهار داشت که می‌خواهد به جبهه‌های دفاع مقدس اعزام شود.

او متأهل بود و پنج فرزند داشت (چهار دختر و یک پسر). افزون بر آن سرپرستی مادر پیر خود را نیز عهده‌دار بود. وقتی از جزئیات زندگی او سؤال کردم، معلوم شد که فرزند ارشد او دختری دوازده ساله است و فرزند کوچکش تنها بیست روز عمر دارد. کشاورز بود و پس از پیروزی انقلاب اسلامی به عنوان راننده در جهاد سازندگی آستارا مشغول فعالیت شده بود و وضعیت مادی نابسامانی داشت.

با آگاهی از وضعیت خانوادگی او با خود اندیشیدم که‌ای کاش این مرد با این وضعیت سنگین از رفتن به جبهه صرف نظر می‌کرد، لیکن مسئولیت امامت جمعه ایجاب می‌کرد برخلاف باورم با او سخن بگویم، چرا که بیم آن می‌رفت برداشت‌های سوء از سوی مغرضان و کوته‌نظران مشکلاتی ایجاد کند. بر این اساس تنها به دعا اکتفا و نامبرده را به سوی جبهه‌های حق علیه باطل بدرقه کردیم.

دو ماه بعد خبر شهادت او و یکی از همرزمانش (شهید نقیب‌زاده) در آستارا واصل شد. عصر چهارشنبه‌ای جنازهٔ مطهّر دو شهید وارد آستارا شد. مطابق معمول یکی از افراد مطلع دفتر را فرستادم تا وضعیت شهدا را بررسی کند، تا اگر در معرکهٔ نبرد به شهادت رسیده‌اند به استناد موازین شرعی با لباس جنگ دفن شوند و الاّ مقدمات غسل و کفن فراهم آید. آقای حاج آصف خندانی، مسئول دفتر که برای بررسی وضعیت شهدا رفته بود، اطلاع داد که شهید در کردستان به دست عوامل ضد انقلاب به شهادت رسیده است. آنها با قساوت هر چه تمامتر پوست بدن شهید برنجی را کنده بودند!

گرچه شهدا آمادهٔ تشییع بودند، تصمیم گرفتم مراسم با یک روز تأخیر انجام گیرد، چرا که می‌خواستم برای این شهید مظلوم مراسم تشییع باشکوهی در آستارا برگزار شود. از سوی دیگر چون او نخستین شهید روستای لوندویل بود مراسم تشییع درخوری نیز در زادگاهش انجام گیرد.

صبح روز جمعه پیکرهای پاک دو شهید در میان اندوه انبوه مردم تشییع و به مصلای محل برگزاری نماز جمعه آستارا منتقل شدند، تا پس از اقامهٔ نماز جمعه و نماز میّت برای این دو شهید، شهید نقیب‌زاده در مزار شهدای آستارا دفن شود و شهید برنجی به زادگاه خود حمل و پس از تشییع مردم لوندویل به خاک سپرده شود.

پس از انتقال شهید برنجی به زادگاهش، انبوه مردم در مقابل مسجد فاطمهٔ الزهرای لوندویل اجتماع کرده بودند و پیکرِ پاک شهید در داخل آمبولانس و در میان انبوه تشییع کنندگان قرار داشت. من در حالی که پیام شهید را به هموطنان او می‌رساندم و مشغول سخنرانی بودم، دیدم سه چهار نفر به سوی آمبولانس روانند. بیقین می‌دانستم اگر جنازه را ببینند با ناله و شیون خود نظم و آرامش جمع را به هم خواهند زد و جوّ آرامی که بر حاضرین حاکم است آشفته خواهد شد. به اشاره از آقای خندانی خواستم به طرف آنان برود و تا پایان سخنرانی مانع زیارت آنها بشود.

نامبرده پس از مذاکره با آن جمع و در فاصله تکبیرهای مردم به من اطلاع داد که یکی از خانم‌ها مادر شهید است و می‌گوید: آمده‌ام فرزندم را زیارت کنم، مانع من نشوید، چرا که فرصتی اندک دارم، سه روز پیش عزرائیل(ع) به سراغ من آمده بود تا مرا ببرد از او مهلت خواستم پس از زیارت فرزندم بمیرم!

موضوع را جدی نگرفته، گمان کردم پیرزن ساده‌ای است که عطوفت مادری،او را در مصیبت فرزندش وادار به بیان چنین سخنی کرده است، لذا گفتم: در چنین شرایط روحی نمی‌توان او را متوجه کرد که برای حفظ آرامش اجتماع دقایقی صبر کند. اجازه دهید داخل آمبولانس بشود و در را ببندید تا صدای ناله‌هایش نظم را آشفته نکند.

دقایقی بعد آقای خندانی بازگشت و اطلاع داد که مادر شهید پس از ورود به داخل آمبولانس، خود را روی جنازه فرزند شهیدش انداخت و در همان حال دعوت حق را لبیک گفت!

در عین تحیر و ناباوری موضوع را با مقدمه‌ای کوتاه به مردم رساندم، شور و غوغای بی‌نظیری برخاست و ناله و شیونی که هرگز نظیر آن را ندیده بودم و تصور می‌کنم هرگز نتوانم ببینم.

توصیه کردم هر دو جنازه را به امامزادهٔ آستارا منتقل کنند و پس از غسل مادر داغدیده (کوچک خانم گنبدی مقدم)، هر دو را در کنار هم و در صحن امامزاده به خاک بسپارند.

شهید سهراب برنجی مشهور به التفات در تاریخ ۲۵ فروردین ماه ۱۳۲۴ در لوندویل متولد می‌شود. در تاریخ ۲۵ مرداد ماه ۱۳۴۳ ازدواج می‌کند و حاصل این وصلت چهار دختر و یک پسر بوده است. کشاورزی مشغله او بوده است، لیکن پس از انقلاب اسلامی ایران به عنوان راننده به استخدام جهاد سازندگی درمی‌آید. در زمستان ۱۳۶۰ پس از گذراندن یک دوره نظامی یک ماهه به کردستان اعزام و در شهرهای سقز و بانه به خدمت می‌پردازد و روز ۲۹ بهمن ماه ۱۳۶۰ به دست مزدوران ضد انقلاب به مقام رفیع شهادت نائل می‌آید.

به هنگام وداع با خانواده‌اش قبل از عزیمت به جبهه، مادر شصت ساله‌اش، کوچک خانم گنبدی مقدم، خطاب به فرزندش می‌گوید: پسرم! تو اولاد صغیر داری، وضع مالی چندان مناسبی هم نداری، اگر منِ مریض هم بعد از تو مُردم، این بچه‌های خردسال چه می‌شوند؟

التفات در پاسخ مادر می‌گوید: من هر جا بروم و حتی اگر شهید شوم، برمی‌گردم و دست تو را می‌گیرم با هم وارد بهشت شویم! بعد به شوخی می‌افزاید: آنجا تو چایی دم می‌کنی و من می‌خورم. آنگاه رو به همسر خود می‌گوید:ای دختر حبیب الله! من وصیت کرده‌ام و سهم تو را نیز تعیین نموده‌ام. پس از من در ازدواج، مخیّر هستی.

همسر شهید می‌گوید: وقتی این سخن را شنیدم بغضم ترکید وگریان اتاق را ترک گفتم.

مادر شهید درخصوص مهلت گرفتن از عزرائیل سه بار سخن به میان آورده بود. مَلک ناز، دختر بزرگ شهید که بهنگام شهادت پدرش دوازده سال داشته می‌گوید: در سوگ پدر می‌گریستم، مادربزرگ از من پرسید: چرا مردم جمع شده‌اند؟

پاسخ دادم: پدر شهید شده است، جنازه‌اش را می‌آورند.

گفت: من از عزرائیل اجازه گرفته بودم پس از زیارت فرزندم از دنیا بروم، مطمئن بودم او را زیارت خواهم کرد!

همسر شهید می‌گفت: می‌خواستم عکس التفات را که بر دیوار خانه نصب شده بود بردارم تا در مراسم تشییع استفاده شود، مادر شهید گفت: «چرا عکس التفات را برمی‌داری؟» پاسخی ندادم، او افزود: «عروسم! چرا نمی‌خواهی به من بگویی فرزندم شهید شده است؟» و پس از مکثی گفت: «من از عزرائیل اجازه گرفته‌ام پیش از زیارت فرزندم مرا از این دنیا نبرد!»

آقای فرض‌الله حیائی داماد عموی شهید می‌گوید: آنگاه که جنازه را می‌آوردند، با همسرم آمدیم تا کوچک خانم را به زیارت فرزند شهیدش ببریم. آمدیم خانه، دست مادر پیر را گرفتیم و به سوی مسجد روان شدیم. وقتی از در حیاط مسجد داخل شدیم و چشم او به انبوه جمعیت تشییع‌کننده افتاد، خطاب به فرزندش گفت: فرزندم من از عزرائیل مهلت گرفته بودم که پس از دیدار تو از این دنیا بروم.

نزدیک آمبولانس رسیده بودم، مادر نتوانست کنترل خود را حفظ کند. نزدیک بود به زمین بیفتد. او را بغل گرفتم. درِ آمبولانس را باز کردند، به او کمک کردم داخل شود. دستش را بر روی تابوت گذاشت، دست دیگرش در دست من بود، با ناله گفت: «التفات! تویی؟» لحظه‌ای بعد دستم فشرده شد و او آرام بر روی جنازه فرزندش تسلیم حق شد. اطمینان یافتم مرده است. چشمانش را بستم و از ماشین پیاده شدم.

*** کتاب: خاطره‌های آموزنده، نوشته آیت‌الله محمدی ری‌شهری**
انتشارات دارالحدیث قم

۱. نمایندهٔ رهبر معظم انقلاب در جمهوری آذربایجان.

احسان به والدین در قرآن

فرشته محیطی

والدین همان پدر و مادری است که فرزندان از آنان زاده می‌شوند و به یک معنا در مقام مظهریت خالقیت انسان قرار می‌گیرند؛ از همین رو از نظر قرآن، والدین در میان مردمان از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند که تکریم و احسان و احترام آنان واجب و اهانت به هر شکلی حرام و گناه بزرگی است که وعده دوزخ نسبت به آن داده شده است.

احسان و احترام به والدین

یکی از واجبات شرعی، احسان و احترام به والدین و تکریم آنان است. این حکم به والدین به عنوان والدین تعلق می‌گیرد و هیچ فرقی میان والدین مؤمن یا کافر نیست؛ بنابراینَ، لازم است تا فرزندان حتی نسبت به والدین کافر و مشرک خویش احسان و احترام گذارند و به تکریم آنان بپردازند.(لقمان، آیات ۱۴ و ۱۵)

از نظر قرآن، بی‌حرمتی به والدین و گستاخی نسبت به آنان گناه بزرگی است که شخص گستاخ به عذاب حتمی الهی گرفتار می‌شود، مگر آنکه توبه کرده و به اصلاح امر خویش بپردازد.(احقاف، آیات ۱۵ تا ۱۸؛ اسراء، آیات ۲۳ تا ۲۵) بنابراین، بر فرزندان است تا از هر گونه پرخاشگری اجتناب کنند و آن را به عنوان عمل ناپسند و منفور الهی ترک کنند تا گرفتار خشم و عذاب نشوند(همان، آیات ۲۳ و ۲۵ و ۳۸)؛ زیرا خدا در قرآن پس از بیان مصادیقی از رفتارهای زشت، بصراحت از نفرت و کراهت خویش نسبت به این‌گونه اعمال از جمله اهانت به والدین سخن گفته است.(همان)

احسان به والدین که از مصادیق اعمال حسنه با پاداش‌های مضاعف الهی است(نساء، آیات ۳۶ و ۴۰)، از جمله برترین اعمال انسان است که خدا عنایت ویژه به آن دارد.(احقاف، آیات ۱۵ و ۱۶)

احسان به والدین به عنوان حسنه دربردارنده پاداش مضاعف الهی است، در حالی تارک احسان به والدین نه‌تنها از راه الهی خارج شده و گرفتار تفرقه و اختلاف می‌شود، بلکه دچار ذلت در دنیا و خشم خدا در قیامت می‌شود.

همچنین احسان به والدین بی‌توجه به جنسیت آنان(اسراء، آیه ۲۳)، به ویژه در سالخوردگی(همان) که از مصادیق عمل صالح و حسنات است(عنکبوت، آیات ۸ و ۹) از تعالیم حکیمانه الهی(اسراء، آیات ۲۳ و ۳۹) و مطابق با عقل فطری(انعام، آیه ۱۵۱) و موجب ستایش و مدح خداوند(مریم، آیه ۱۲) و حرکت در صراط مستقیم عبودیت(انعام، آیات ۱۵۱ و ۱۵۳) و زمینه‌ساز فرجامی سرشار از سلامت و امنیت کامل است.(مریم، آیات ۱۴ و ۱۵) بنابراین، انسان مؤمن موظف است نسبت به این امر مهم توجه ویژه‌ای داشته باشد و آن را به عنوان سفارش الهی به کار بندد.(بقره، آیه ۸۳؛ نساء، آیه ۳۶؛ اسراء، آیه ۲۳)

احسان به والدین بر احسان به دیگر خویشاوندان اولویت دارد(بقره، آیات ۸۳ و ۱۸۰) و بر فرزندان است تا ملاطفت به والدین و احسان به آنان را حتی در صورت کفر و شرک ایشان در دستور کار قرار دهند(لقمان، آیات ۱۴ و ۱۵) و آن را به عنوان حکم حکیمانه الهی به کار گیرند.(انعام، آیه ۱۵۱؛ احقاف، آیه ۱۵) بر اساس گزارش‌های قرآنی، یکی از پیمان‌های الهی با بنی اسرائیل احسان به والدین در کنار عبادت توحیدی است که اکثریت آنان از وفای به پیمان سرباز زده و خشم الهی را برای خویش رقم زدند. (بقره، آیه ۸۳) احسان به والدین که پس از حکم به عبادت توحیدی خدای یکتا،به نشانه اهمیت و ارزش بی‌اندازه آن است(بقره، آیه ۸۳؛ نساء، آیه ۳۶) دارای آثاری برای اهل احسان است که از جمله آنها می‌توان به ایجاد تقوا(انعام، آیات ۱۵۱ و ۱۵۳)، قرارگیری در مقام اهل ایمان و عمل صالح(عنکبوت، آیات ۸ و ۹)، قبولی اعمال انسان به بهترین وجه(احقاف، آیات ۱۵ و ۱۶) برخورداری از عفو و مغفرت الهی(همان) و در نهایت جلب محبت الهی به خویش اشاره کرد. (نساء، آیه ۳۶) در حالی که تارکان احسان به والدین جزو خیالبافان فخرفروشی معرفی می‌شوند که از محبت الهی محروم می‌شوند.(همان) بنابراین، کسانی تارک احسان به والدین هستند که از حالت فطرت خویش خارج شده و گرفتار خیالبافی و فخرفروشی هستند(همان)، و گرنه چنین رفتار زشتی را مرتکب نمی‌شدند که دست از تکریم و احسان والدین خویش بردارند و حقوق ایشان را مراعات نکنند. احسان به والدین به عنوان حسنه در بر دارنده پاداش مضاعف الهی است(نساء، آیات ۳۶ و ۳۸) در حالی تارک احسان به والدین نه تنها از راه الهی خارج شده و گرفتار تفرقه و اختلاف می‌شود، بلکه دچار ذلت در دنیا و خشم خدا در قیامت می‌شود.(انعام، آیات ۱۵۱ تا ۱۵۳؛ بقره، آیات ۸۳ و ۸۵؛ احقاف، آیات ۱۷ و ۱۸)

شیوه‌های احسان به والدین

هر کسی می‌داند که چگونه به احسان به والدین اقدام کند؛ زیرا روش‌های گوناگونی برای تکریم و احسان به آنان وجود دارد. بی‌گمان اخلاق اجتماعی و توجه به فضائل و مکارم اخلاقی در مواجهه با والدین باید مد نظر قرار گیرد و شخص بهترین و برترین رفتار اخلاقی را نسبت به والدین به کار بندد تا محبوب خدا شود.

از نظر آموزه‌های قرآنی، مراعات ادب در هر حال خواه در استقبال یا بدرقه ایشان (یوسف، آیات ۹۹ و ۱۰۰)، تواضع و فروتنی در مواجهه با ایشان(اسراء، آیات ۲۳ و ۲۴)، ترک هر گونه گفتار تند و درشت از جمله «اف گفتن» (همان)، ملاطفت و نرمی در گفتار و رفتار با ایشان(همان)، گرفتن اذن دخول بهنگام ورود به نزد ایشان به ویژه در هنگام استراحت نیمروز و بامدادان و شامگاهان(نور، آیه ۵۸)، حفظ حریم خلوت و جلوت ایشان(همان)، احترام ویژه به عنوان برترین و بالاترین صاحبان حقوق در میان مردم(بقره، آیه ۸۳؛ نساء، آیه ۳۶)، استغفار و دعا در حق والدین و درخواست طلب رحمت از خدا برای ایشان(ابراهیم، آیه ۴۱؛ اسراء، آیات ۲۳ و ۲۴؛ نوح، آیه ۲۸)، اطاعت از والدین در چارچوب عقل و وحی(عنکبوت، آیه ۸؛ لقمان، آیات ۱۴ و ۱۵)، انفاق به والدین و اعطای بخشی از مال به آنان(بقره، آیه ۱۸۰)، ترک هر گونه اهانت و بی‌احترام گفتاری و رفتاری(اسراء، آیات ۲۳ و ۲۴)، رفتار و گفتار کریمانه(همان)، برخورد عاطفی و مودبانه همراه با تکریم والدین(همان)، ترحم و مهربانی نسبت به آنان(همان)، اهتمام به حقوق والدین به سبب زحمات ایشان(همان)، عدم کوتاهی نسبت به حقوق والدین و جبران آن با توبه و استغفار(همان)، پاسخ مثبت به درخواست‌های والدین و خواسته‌های ایشان به ویژه در کهنسالی و دریغ نکردن از تامین خواسته‌های آنان(همان)، توجه و اهتمام به زحمات بی‌دریغ والدین و شکرگزاری و دعا در حق ایشان(همان)، توجه به ضعف‌ها و نیازهای کودکی و زحمات بی‌دریغ والدین و شکرگزاری نسبت به آنان(همان)، ابراز محبت به والدین و در آغوش کشیدن آنان(یوسف، آیات ۹۹ و ۱۰۰)، تشکر از والدین در مقابل زحمات آنان با قول و فعل(لقمان، آیه ۱۴)، یادآوری تلاش‌ها و زحمات والدین (همان)، لزوم رفتار خوب با والدین مشرک و کافر بر اساس عرف پسندیده اجتماعی بدون تسلیم شدن در برابر پیشنهادها و دستورات کفرآمیز ایشان(لقمان، آیات ۱۴ و ۱۵)، ارج گذاری نسبت به زحمات والدین به ویژه در چهل سالگی و بروز نمادهای رشد عقلی و کمالی(احقاف، آیه ۱۵)، وجوب وصیت برای پرداخت اموالی به والدین بهنگام احتضار(بقره، آیه ۱۸۰)، اولویت بخشی به والدین در میان دیگر خویشاوندان(بقره، آیه ۱۸۰) و مانند آنها برخی از شیوه‌های احسان و تکریم و احترام به والدین است که از سوی فرزندان لازم است رعایت شود.

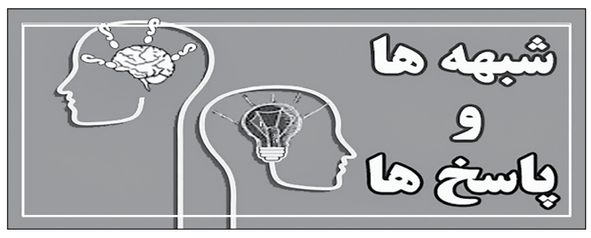

سیره امام علی(ع) در انتصاب حکمرانان

شبهه: آیا امام علی از روی مصلحت به افراد ظالم یا کسانی که عدالت و لیاقت نداشتند، مسئولیتی داد؟ در صورت مثبت بودن پاسخ، چگونه باسیاست علوی سازگار است؟

پاسخ: بررسی دوره‌های متعددِ حیات امام علی(ع)، نشان‌دهنده این واقعیت است که ایشان نه‌تنها در دستگاه حکومتی خود، افراد معاند را به کار نگماردند، بلکه از اشخاص غیر معتقد به اسلام، فاسق و دنیاطلب بهره نبردند.

ایشان، پیوسته به کارگزاران خود توصیه می‌کردند که این‌گونه عمل کنند.

امام علی(ع) در فرازی از عهدنامه مالک اشتر می‌فرماید: بدترین وزیران تو، وزیری است که وزیر بدکاران پیش از تو بوده است و شریک گناهان ایشان. مبادا که اینان همراز وهمدم تو شوند، زیرا یاور گناهکاران و مددکار ستم‌پیشگان بوده‌اند. طبق این بیانات، آن حضرت از به‌کار گیری کسانی که در خدمت حکومت‌های ظالم بودند هم نهی کرده‌اند.

شبهه به کارگیری کارگزاران ناصالح در حکومت علوی

اینکه امام علی (ع السّلام) از روی مصلحت به افراد ظالم یا کسانی که عدالت و لیاقت نداشتند، مسئولیت داد، درست نیست و این سخن از زبان کسانی خارج می‌شود که شناخت کافی از تاریخ اسلام و سیره آن حضرت ندارند. مبنای اصلی امام در انتخاب کارگزاران، لیاقت و شایستگی و دینداری بوده است؛ همان‌گونه که به مالک اشتر نیز در عهدنامه معروف، توصیه فرمود که: «در انتخاب کارگزارانت بیندیش و آنان را پس از آزمایش، به کار بگمار... کارگزارانت را از میان مردمی باتجربه و باحیا و از خاندان‌های پاکیزه و با تقوی که در مسلمانی سابقه درخشانی دارند، انتخاب کن».[1]

بااین‌حال، در میان کارگزاران حکومت علوی بانام‌هایی روبه‌رو هستیم که تاریخ از آنان به نیکی یاد نکرده است. چرا؟ برای یافتن پاسخ، به بررسی دو سه نمونه می‌پردازیم: اشعث بن قیس، زیاد بن ابیه و ابوموسی اشعری.

اشعث بن قیس در زمان عثمان به حکمرانی آذربایجان منصوب‌شده بود و در آغاز خلافت امام علی(ع) واجد این سمت بود؛ اما علی‌رغم وسوسه اولیه برای تملّک اموال عمومی و پیوستن به معاویه،[2] سرانجام به کوفه نزد امام آمد و با آن حضرت بیعت کرد.[3]

تا اینجا، اشعث سابقه بدی که مانع همکاری امام با او شود نداشت و بااین‌حال، امام مسئولیت دیگری به او نداد تا اینکه در صفّین، به‌عنوان فرمانده بخشی از سپاه (نیروهای یمنی) حضور یافت.[4] منتها باید توجه داشت که انتخاب فرمانده در جنگ‌های آن زمان، تابع شرایط اجتماعی خاص آن دوران بوده است. افراد یک قبیله با هم و تحت یک پرچم شرکت می‌کردند و فرماندهی آنان نیز با یکی از بزرگان یا افراد سرشناس همان قبیله یا طایفه بود؛ بنابراین، فرماندهی اشعث در صفین، ناشی از جایگاه خاص او در میان قوم و قبیله‌اش بود؛ چنان‌که وقتی امام می‌خواست او را عزل کند، با مخالفت اطرافیان روبه‌رو شد. به‌علاوه، او از یک‌سو فردی بانفوذ در میان قبایل یمنی بود و از سوی دیگر معاویه درصدد جذب او به سپاه خویش برآمده بود[5] و اگر اشعث به دعوت معاویه پاسخ مثبت می‌داد، آسیب بزرگی به یاران امام وارد می‌شد و به کار گرفتن او از سوی امام، این توطئه معاویه را بی‌اثر کرد.

نمونه دیگر، زیاد بن عبید (معروف به زیاد بن ابیه) است. هنگامی‌که امیرالمؤمنین(ع) به خلافت رسید، زیاد با ایشان بیعت کرد و جزو یاران آن حضرت شمرده می‌شد. در سابقه او هم نکته‌ای نبود که به‌حسب ظاهر بتوان بر او خرده گرفت. به‌علاوه، او مردی بسیار باهوش و کار بلد شمرده می‌شد و مطیع امام بود. پس دلیلی نداشت امام حکومت خود را از نیرویی چون او محروم کند. زیاد در مأموریتی که از طرف امام به او واگذار شد، به فارس رفت و پس از توفیقی که در این مأموریت به دست آورد، از طرف ایشان حاکم استخر شد. در صفین نیز در صف یاران امام علی(ع) بود. معاویه برای او امان‌نامه فرستاد و او را به‌سوی خود دعوت کرد؛ ولی او نه‌تنها دعوت معاویه را نپذیرفت، بلکه با تعابیری صریح از امام دفاع کرد.[6] به‌علاوه، به قول برخی از پژوهشگران، امام در آن شرایط «خیر الموجودین» را انتخاب کرد و امام کسی بهتر از امثال زیاد سراغ نداشت و در دوران خلافت امام نیز هیچ خلافی از او گزارش نشده است.[7]

آنچه از جنایات زیاد و دشمنی او با هواداران امیرالمؤمنین(ع) شنیده‌اید، همگی مربوط به دوران بعد از شهادت امام و به خلافت رسیدن معاویه پس از صلح با امام حسن(ع) است که معاویه زیاد را برادر خود خواند و به کار گماشت و زیاد نیز سخاوتمندانه، آخرت خود را به دنیایی که معاویه پیشکش او کرده بود فروخت!

ابوموسی اشعری نیز در اواخر حکومت عثمان، به درخواست مردم کوفه حکمران آنجا شده بود[8] امام فرد دیگری را به‌عنوان جانشین ابوموسی برگزید؛ ولی چون ابوموسی مورد تأیید مردم کوفه بود، به مدینه بازگشت و امام نیز در بدو امر پذیرفت؛[9] اما بعد که در ماجرای جنگ جمل، از یاری امام کوتاهی کرد و از اعزام نیروی کمکی سرباز زد، امام او را عزل کرد و پس‌ازآن، مسئولیتی نداشت. انتخاب او به‌عنوان نماینده مردم عراق در ماجرای حکمیت نیز برخلاف نظر امام و در پی اصرار یمنی‌های سپاه امام بود؛[10] زیرا ابوموسی یمنی بود و یمنی‌ها در ترکیب سپاه امام، اکثریت را داشتند و متأسفانه انگیزه‌های قبیلگی و تعصب طایفه‌ای بر آنان چیره بود.

با توجه به این نمونه‌ها، چند نکته را می‌توان برشمرد: نخست اینکه امام مأمور به باطن نبود و امور را بر اساس ظاهر افراد تدبیر می‌کرد و ازاین‌رو، با حضور کسانی چون ابن ملجم نیز در سپاه خود، مخالفت نمی‌کرد؛ زیرا این افراد تا آن زمان سابقه بدی نداشتند و اصل بر برائت افراد است مگر آنکه خلافش ثابت شود.

ممکن است کسی بر اساس باورهای شیعه در باب علم امام بگوید: چرا امام به علم غیب عمل نمی‌کرد؟ پاسخ این است که علم غیب مبتنی بر اراده الهی است و فقط در موارد خاصی که مصلحت باشد به کار گرفته می‌شود و نه در امور عادی. اگر قرار بود امام به علم غیب عمل کند، خیلی افراد را باید طرد می‌کرد؛ درحالی‌که چنین چیزی نه به لحاظ کلامی و اعتقادی قابل‌قبول است و نه به لحاظ اجتماعی و سیاسی.

نکته دوم اینکه «مصلحت» دایره گسترده‌ای دارد و مصلحت سنجی همه‌جا مذموم نیست. امیرالمؤمنین وصیّ و جانشین پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله) بود، ولی بعد از ماجرای سقیفه، برای حفظ اسلام، مصلحت را در سکوت دید. امام حسن، بر حق بود؛ ولی مصلحت اسلام و مسلمین را در ترک جنگ با معاویه دید.

پس رعایت مصلحت، همه‌جا بد نیست؛ ازجمله در به‌کارگیری افراد و سپردن برخی مسئولیت ها به آنان؛ به‌ویژه آنکه همیشه افراد سالم و متدین، توانایی مدیریت ندارند و دینداری به‌تنهائی، برای انجام مسئولیت‌ها کفایت نمی‌کند و این، رهبر جامعه اسلامی را محدود می‌کند و باعث می‌شود گزینه‌های کمتری برای به کار گماشتن افراد، در اختیار داشته باشد. به تعبیر دیگر، ممکن است افرادی که واجد همه ویژگی های لازم هستند، در دسترس او نباشد.

مبنای اصلی امام در انتخاب کارگزاران، لیاقت و شایستگی و دینداری بوده است؛ همان‌گونه که به مالک اشتر نیز در عهدنامه معروف، توصیه فرمود که: «در انتخاب کارگزارانت بیندیش و آنان را پس از آزمایش، به کار بگمار... کارگزارانت را از میان مردمی باتجربه و باحیا و از خاندان‌های پاکیزه و باتقوی که در مسلمانی سابقه درخشانی دارند، انتخاب کن».

بله امام ابقای معاویه در حکومت شام را حتی برای یک روز نیز به مصلحت نمی‌دانست. با استفاده از موارد مصلحت سنجی و عدم توجه به برخی مصلحت سنجی‌ها در سیره امام علی(ع) شاید بتوان معیار درست را این‌گونه توصیف کرد که اگر مصلحت پیشنهادی باعث لطمه به اصل دین و نظام اسلامی‌شود، امام زیر بار آن نمی‌رفت. برای نمونه، سوابق معاویه و نیز موقعیت سیاسی و اجتماعی او در هنگام خلافت امام علی(ع) به‌گونه‌ای بود که امام صلاح ندانست حتی برای مدتی کوتاه، او را در مقام حکمرانی شام ابقا کند.

خلاصه اینکه: چه‌بسا امام علی(ع) در مقام انتخاب کارگزاران، به سبب برخی مصالح، تن به گزینه‌های مرجوح داده باشد؛ ولی آن موارد چنین نبوده که بگوییم: «به افراد ظالم یا کسانی که عدالت و لیاقت نداشتند، مسئولیت می‌داد». آن حضرت افرادی را که سابقه ظلم داشتند، به کار نمی‌گرفت و بعد از انتخاب هم اگر ستمی از کارگزارانش سر می‌زد، سختگیرانه با آنان برخورد می‌کرد؛ اما به نظر می‌رسد در برخی موارد، بنا به مصالحی افرادی را به کار گماشت که لیاقت کمتری داشتند. به‌علاوه، وضعیت افرادی که تاریخ از آنان به نیکی یاد نکرده و بااین‌حال، نامشان در شمار کارگزاران امام علی(ع) ثبت‌شده، در آغاز خلافت امام علی(ع)، تیره نبود تا امام آنان را طرد کند.

بررسی دوره‌های متعدد حیات امام علی(ع)، نشان‌دهندهِ این واقعیت است که ایشان نه‌تنها در دستگاه حکومتی خود، افراد معاند را به کار نگماردند، بلکه از اشخاص غیر معتقد به اسلام، فاسق و دنیاطلب بهره نبردند. ایشان، پیوسته به کارگزاران خود توصیه می‌کردند که این‌گونه عمل کنند.

برای مطالعه بیشتر:

ـ مهدی پیشوایی، تاریخ اسلام از سقیفه تا کربلا، صص ۲۸۹ - ۲۹۸.
ـ رسول جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام، ج ۲ (تاریخ خلفا)، صص ۲۷۶ - ۲۸۲.

پی‌نوشت‌ها:

۱. نهج‌البلاغه، نامه ۵۳.
۲. ابن قتیبه دینوری، امامت و سیاست (تاریخ خلفاء)، ترجمه سید ناصر طباطبایی، تهران، ققنوس،ص ۱۲۲.
۳. ابوحنیفه دینوری، اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشر نی، ص ۱۹۴.
۴. نصر بن مزاحم المنقری، وقعه صفین، تحقیق عبدالسلام محمدهارون، القاهره، المؤسسه العربیه الحدیثه،افست قم، منشورات مکتبه المرعشی النجفی، ۱۴۰۴، ص ۲۰۵.
۵. برای شرح ماجرا، ر.ک: نصر بن مزاحم، وقعه صفین، صص ۱۳۷ ـ ۱۴۰. نیز: ابن قتیبه دینوری، همان، ص ۱۴۷.
۶. ر.ک: ابوحنیفه دینوری، اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشر نی، ص ۲۶۶.
۷. پیشوایی، مهدی، پرسش‌ها و پاسخ‌های تاریخی، جلد دوم (درباره زندگانی معصومین از امیرالمؤمنین تا شهادت امام حسین ع)، به کوشش یدالله حاجی‌زاده، قم، نشر معارف، ص ۸۱.
۸. ابن اثیر، عزالدین علی بن محمد جزری، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، بیروت، دارالفکر،ج ۳، ص ۲۶۴.
۹. ر.ک: ابن اثیر، عزالدین علی بن محمد جزری، الکامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر ـ دار بیروت، ج ۳، صص ۲۰۱ ـ ۲۰۲.
۱۰. ر.ک: ابن اثیر، همان، ص ۲۶۵.

چراغ راه

شگفتی از تشتت طرفداران حق و اتحاد اهل باطل

قال الامام علی(ع): «فیا عجبا، عجبا! والله یمیت القلب و یجلب الهم من اجتماع هولاء القوم علی باطلهم و تفرقکم عن حقکم.»

امام علی(ع) فرمود: شگفتا، شگفتا! به خدا قسم تعجب و حیرت از اجتماع دشمنان برگرد باطل و تفرق و تشتت شما از اطراف حقیقتی که در میان شما است که دل را می‌میراند و اندوه را می‌کشاند.[1]

۱- نهج‌البلاغه- خطبه ۲۷

حکایت خوبان

سبک‌ترین عقوبت عالم غیرعامل گرفتن حلاوت ذکر خدا

پیامبر اکرم(ص) می‌فرماید: «پناه می‌برم به خدا از علمی که سود نداشته باشد، و آن علمی است که با عمل خالصانه همراه نیست. بدان که اندکی از علم نیازمند عمل فراوان است، زیرا علمی که انسان در یک ساعت می‌آموزد، او را به عمل کردن بر طبق آن در سراسر عمر ملتزم می‌کند.»[1] به حضرت داود(ع) وحی شد: «سبک‌ترین عقوبت از هفتاد عقوبتی که به عالم غیرعامل می‌کنم این است که از دل او حلاوت یاد خود را خارج می‌گردانم.»[2]

۱- عمارالانوار، ج ۲، ص ۳۲
۲- همان، ص ۳

پرسش و پاسخ

علل و دلایل شدت و ضعف سبک زندگی اسلامی

پرسش:

علل و دلایل شدت و ضعف سبک زندگی اسلامی را توضیح داده و راهکارهای تقویت سبک زندگی اسلامی را در میان افراد و جامعه بیان کنید؟

پاسخ:

ماهیت سبک زندگی

از منظر جامعه‌شناسان، ماهیت سبک زندگی، پیوند مستقیم و مستحکمی با مفاهیم جامعه‌شناختی دارد. از این رو شناخت ماهیت سبک زندگی در ارتباط با نوع تفسیر و تبیین این مفاهیم میسر است که اهم آنها عبارتند از: ۱- عینیت و ذهنیت ۲- فرهنگ و جامعه ۳- فرهنگ عینی و ذهنی ۴- صورت و محتوا ۵- رفتار و نگرش، ارزش و هنجار ۶- اخلاق و ایدئولوژی ۷- سنت و نوگرایی ۸- شخصیت و هویت فردی و اجتماعی ۹- وراثت و محیط ۱۰- فردیت (فردگرایی) و عمومیت (جمع‌گرایی) ۱۱- خلاقیت‌وبازتولید ۱۲- تولیدومصرف ۱۳- طبقه‌ونوع‌قشربندی‌اجتماعی ۱۴- زیبایی‌شناسی (سلیقه) و نیاز ۱۵- منزلت و مشروعیت.

علل و دلایل شدت و ضعف سبک زندگی اسلامی

اگر پیشرفتی در توسعه و تقویت الگوهای علمی و عملی و عینی به روز و متناسب با عصر و زمان از سوی پیروان یک مکتب صورت نپذیرفته باشد، زمینه آن را باید هم در علل و هم در دلایل جستجو کرد. علل اموری وجودی و دلایل اموری معرفتی و عقلی هستند. علل ناظر به مقام ثبوت و واقع هستند و دلایل